

گفتگو با عماد خراسانی

استاد عماد خراسانی در سه شنبه ۲۸ بهمن ماه درگذشت و کار مجله به پایان رسیده بود که این خبر به ما رسید. در خزان ۱۳۸۱ حدود یک ماه پیش از برگزاری مراسم نکوداشت استاد عماد خراسانی، به اتفاق سیدفرید قاسمی، سهیل محمودی، قاسمعلی فراست، پرویز گلچین معانی، علیرضا پورامید و چند تن دیگر به «خانه عماد» رفتیم. در آن عصر پاییزی گپ و گفتی با استاد عماد در گرفت که ضبط شد. آنچه در پی می آید گزیده ای از متن پیاده شده از نوار است، که به یادش اینجا چاپ می کنیم.

علی دهباشی

۳۴۲

— استاد از خودتان بگویید، متولد چه سالی هستید؟

در ۱۲۹۹ در مشهد متولد شدم؛ روزش معلوم نیست؛ مأمور ثبت روزش را معلوم نکرده؛ فقط نوشته ۱۲۹۹. در ۳ سالگی مادرم مرحوم شد، در ۶ سالگی پدرم. پدر بزرگ و مادر بزرگ زحمت من را قبول کردند. یک مزرعه داشتیم در ۴۰ فرسخی مشهد، به اسم «کاهو خرمن» و خلاصه تحت سرپرستی پدر بزرگ و مادر بزرگ، بزرگ شدم. بعد از اینکه مرحوم شدند دیگر به خدا واگذار شدم؛ البته مادر بزرگم تا این اواخر زنده بود؛ درس خواندم ولی ریاضیاتم ضعیف بود و ضریب داشت؛ ۵۲ نمره از فارسی و دیکته گرفته بودم و خلاصه بقیه اش را نتوانسته بودم از ریاضیات نمره بیاورم؛ این بود که تجدید شدم. آن وقت ها امتحان تجدیدی ۷ - ۶ ماه بعد بود؛ در اختیار آنها بود. من هم خواندم و زحمتی نکشیدم؛ خوب آدم وقتی زحمتی نکشد، نتیجه ای هم نمی برد.

— استاد! شعر را از چه سالی شروع کردید؟

از ۹ سالگی تقریباً، البته آنهایی که من می گفتم شعر نبود، در آن روزگار. ولی دایی ای داشتم به نام «حسن علی تقوی» برای اینکه من را تشویق کند خیلی زحمت می کشید؛ میهمانی می داد و به من تکلیف شعر خواندن می کرد؛ خوب من هم تشویق می شدم. و آن زمان، خوب فرق شعر خوب را از بد نمی فهمیدم چیزهایی می گفتم.

— آیا دایی شما، شما را پیش استادان شعر می‌بردند، که شعرتان را نشان بدهید و عیب‌هایش را بگیرند؟
نه؛ فقط تشویق می‌کرد که شعر بخوانم.

— خودتان بعدها، با چه استادانی آشنا شدید و شعرتان را با آنها کار کردید؟
والله، استادی به آن صورت نداشتم، من خودم به ادبیات علاقه داشتم، دنباله‌اش را گرفتم؛ خوب به یک نتیجه‌ای هم رسیدم؛ ولی چندان خودم را قبول ندارم.

— استاد! شما از ۵ میلیون فرزند بیشتر دارید یا کمتر؟
خیلی کمتر.

— فکر کنم بیشتر باشد؛ چون کسی نیست که اهل کتاب باشد و استاد عماد خراسانی را نشناسد یا حتی، اصلاً نشناسد؛ ولی وقتی شعرش را به هر زبانی بشنود؛ خوشش نیاید.

والله، نسبت‌هایی به من دادند که پسر عماد خراسانی...، من پسری نداشتم؛ اصلاً فرزندی نداشتم؛ زنی که گرفتم همان موقع مرحوم شد؛ اصلاً زنی نداشتم و فرزندی نداشتم و شعری هم دارم با عنوان: به فرزند نداشته خویش...

— درباره ازدواجتان کمی بگویید، جالب است.

۲۵ - ۲۴ ساله بودم که ازدواج کردم، با یک خانمی که تهران زندگی کرده بود و مشهد یک خرده‌ای از نظر امکانات زندگی مشکل بود؛ بعد او را برده بودند، مسجد، آب آنجا کثیف بوده یا یک چنین چیزی... آمده بودند تهران، میهمانخانه اجاره کرده بود آن‌ها خرجش را داشتند و تهران گذاشتنش مریض‌خانه و نتیجه‌ای نگرفتند و مرحوم شد. به رحمت خدا رفت ولی اصلاً از کار من مطلع نبودند. تخلص من، اول، تا یک مدت کوتاهی «شاهین» بود. تا مدتی «عمادالدین برقی»، سپس «عماد خراسانی» بود. آن هم «فریدون مشیری» خدا بیامرزش باعث شد و نام «عماد خراسانی» مشیری برایم انتخاب کرد.

— آقای عماد! همین که یک عده دوست دارند از اسم شما استفاده بکنند و خودشان را به شما منتسب کنند علامت این نیست که شما در کارتان موفق بودید؟
چرا، همین طور است. ولی خیلی از این نسبت‌ها راضی نیستم.



● عماد خراسانی (تهران خرداد ۱۳۷۹) عکس از علی دهباشی

— چند سال پیش من این خبر را دیدم که نوشته بودند: استاد عماد خراسانی (دور از

جون شما) فوت کرده وقتی این خبر را شنیدید چه حسی داشتید؟

خنده‌ام گرفت، که راجع به آدم زنده‌ای بنویسند که فوت کرده [الآن آن خانم، خانم [...]؟! یک
همچنین چیزی، کتاب چاپ کرده؛ تحقیق نکرده، تنبلی کرده و تحقیق نکرده بود، دیگر آن خانم
تحقیق نکرده و گرنه آن خانم من را می‌شناخته. نظامات فرهنگی

— ولی شما از شنیدن این خبر خندیدید؛ حالا به نظر شما نسبت آدم‌ها با مرگ چگونه

است و چیست؟

آدم‌ها می‌آیند به دنیا و می‌روند؛ می‌گویند:

چرا آمدیم و چرا می‌رویم

از اینجا به کجا می‌رویم

شعر از من نیست از کس دیگر است.

— از شعر شاعران جدید چیزی می‌خوانید؟ با شاعران جدید چه قدر آشنا هستید؟

بله، با اخوان خیلی دوست بودم؛ یک عکسی هم هست با زن و فرزندش گرفتیم. آدم خیلی
شوخ و با نمکی بود. آدم سیر نمی‌شد از مصاحبتش.



● از راست به چپ: کریمی شیرازی - عماد خراسانی - نصرت الله نوح - مهدی اخوان ثالث - محمد گلبن و احمد سروش (کودک ایستاده سیامک فرزند نوح) دبیرستان آرم (تهران) حدود ۱۳۵۱
- دوستی شما با اخوان از راه شعر بود یا نه، دوستی ای بود که بعد به شعر می‌انجامید؟ یعنی چون شاعر بودید با هم دوست بودید؟
بله خوب، خیلی نزدیک فکر می‌کردیم.

- اما او بیشتر در شعر نو فعالیت می‌کرد و کمتر غزل می‌سرود، ولی شما در زمینه دیگر، آیا بحث و مجادله در زمینه شعر با هم داشتید؟
نخیر، من از شعر نو اخوان خوشم می‌آمد، وادارش می‌کردم بخواند.

- آیا اخوان شما را وادار نمی‌کرد شعر نو بگویید؟

نه البته یک شعر بعد از مرحوم شدنش گفتم:

زین سفر نامده رفتی به سفر بار دگر
سفری کش نبود دولت دیدار دگر
آمده بود پیش من، من رفته بودم مشهد، همدیگر را ندیدیم که او مرحوم شد.

- چرا از مشهد به تهران آمدید؟ در تهران چه کارهایی کردید؟ وارد چه انجمنها و محافل شعری شدید و از چه کسانی تأثیر گرفتید؟

در سال ۳۱ به تهران آمدم؛ اندکی در این انجمن‌ها حاضر می‌شدم ولی چیزی به آدم اضافه نمی‌کردند ممکن بود چیزی کم کنند ولی اضافه نمی‌کردند.

— آیا در تهران جایی تدریس می‌کردید؟ کلاسی داشتید؟ کسانی بودند که از محضر شما استفاده بکنند و شعرشان را نشان بدهند؟ پاتوق شما کجاها بود؟
با اخوان بودم، از شعر نو هم خیلی دور نبودم. اخوان واقعاً شعر نیما را زنده کرد. در «زمستان» بهار بود.

— رابطه شما با مرحوم نیما چگونه بود؟
یک شب او را دیدم و بعد از آن دیگر ندیدم.

— رابطه شما با دانشگاه چگونه بود، زمانی که به تهران آمدید؛ آیا با محافل دانشگاهی رفت و آمد داشتید؟
نخیر، من آدمی منزوی بودم؛ خیلی با مردم حشر و نشر نداشتم.

— بسیاری از ادبا و هنرمندان و بخصوص علما، کسانی که اینگونه کار می‌کنند، اساساً آدم‌های منزوی هستند؛ فکر می‌کنید چرا؟
شاید خوی و خصلت اینگونه اقتضا می‌کند.

— کسانی هم که این افراد را دوست دارند یک حقی دارند، دوست دارند این افراد را ببینند از محضرشان استفاده کنند، از آن‌ها یاد بگیرند آن حق چه می‌شود؟! آن‌ها باید بیایند این افراد را کشف کنند؟!
یاد گرفتن که ندارد ولی اینگونه مجالس نشانه آن است که به فکر افتاده‌اند.

— این به نظر شما خیلی دیر نیست؟
خوب، دیر هست.

— ولی شما مقصر نیستید؟
نخیر.

دیوان عماد خراسانی

متن کامل

جلد اول و دوم

بر خا بس دیباگی که عروا به نخست زینت که ازده
 و دوستی آری آن لاله را تمسیر کرده است و لطف
 و وسای که در آن درازد و عالی از این عالم برود است
 تصویر است
 ۱۳۸۱ عروا
 چاپ مطبعات کنگ
 تهران - ۱۳۷۹

... کسانی که باید کشف کنند و بیایند و بگردند...

بله؛ خیلی دیر هست ولی خوب باز هم هر وقت این قضیه را دنبال کنند به صلاح است.

— استاد! زمانی که شما منزوی بودید تفریح گاههای شما کجا بوده؟ حال می گوئیم

درونکرا در حقیقت آیا می رفتید برای خودتان تفریحی بکنید؟
می رفتم مشهد باغ ملی ای داشت؛ آنجا می رفتم و دوستان را می دیدم.

— در ایام جوانی در تهران چی؟ تهران کجا می رفتید.

تهران تقریباً هیچ جا، دوستان می آمدند خانه ما. گاهی ما می رفتیم پیش دوستان، دور و بر
تهران، یک سفر هم رفتیم به لندن برای معالجه.

— درباره مرحوم مشیری و تخلصتان می شود بیشتر بفرمایید.

بله، روزنامه «ایران ما» شعر از ما چاپ می کرد و بالایش می نوشت عماد مشهدی، آن موقع
آقای مشیری مجله روشنفکر را داشت در صفحه هنریش دیدم یک غزل از من چاپ کرده و
بالایش نوشته «عماد خراسانی» خوشم آمد از این تخلص. اسم بنده، سیدعماد الدین برقی
است؛ و از ایشان تشکر کردم که باعث شد که از این تخلص استفاده کنم.